

پرپا احمدی
کرمانشاه



50 like



اگه قلم نبود ما حرفامونو چجوری می خواستیم بنویسیم؟



البته اگر اون یادگاری هایی که مونده رو بخونیم

سندرم چرخش قلم بی قرار

یک از لذت ها و اصل های اصیل نوجوانی کنجکاوی در دنیای اطراف و سرک کشیدن و تجربه کردن شرایط و اقسام مختلف زندگی هاست که در واقعیت چنین چیزی ممکن نیست ولی با وارد شدن به دنیای کتاب ها هر غیرممکنی ممکن می شود!

رمان هم یکی از این اصل های اصیل قانون اساسی نانوشته است که جذابیت انکار نشدنی و طرفداران خاص خودش را دارد و گاهی می توان گفت هر فردی بعد از رمان خواندن به قدری هیجان زده و جوگیر می شود که فکر آغاز نوشتن یک رمان در افکارش جوانه بزند! و با خود بگوید که مگر می خواهم مثل آن بزرگ مرد، رستم دستان هفت خوان را رد کنم که نتوانم؟ و قلمش را به چرخشی نابسامان برگردانم؟ مهم می گرداند و خود را به مرضی به نام سندرم قلم بی قرار که حاصل جودگی بیش از حد فرد است دچار می کند و افتخاراتی (شما بخوانید افتضاحتی) به بار می آورد در تاریخ نویسندگی مثال زدنی و خوراکی برای اذهان گرسنه فراهم می کند که چند وجبی روغن و چند مشتی نمک و یک کاسه رب و پیاز داغ اضافی را می توان به عنوان مازاد بر نیاز از آن جدا کرد!

دوستان نویسند نوجوان مان که بی آگاهی و بدون هیچ پیش زمینه و تحقیقاتی در راجع به آنچه می خواهند تحویل این اجتماع مشتاقان بدهند، آنچنان تخیلات و فانتزی هایی در این داستان ها و روایت ها به کار می برند که پیکره کل مواد مخدر توهم زا و هیجانی از تعجب به حالت لرزش آمده و تا اطلاع ثانوی امکان برگشت به تنظیمات کارخانه را ندارند! غافل از این که روح آدمی هم مانند جسمش به خوراک مفید و مقوی نیاز دارد و اینجا آشپز خود آدمی است و هر گلی بزنند به سر افکار و عقاید خودش زده و نباید با غذای ناسالم و پسماندها افکارشان را مسموم کنند و در مصرف این خوراک زیاده روی کنند و به آنچه به خورد روحشان می دهند دقت کنند چون ضربه های وارده بر روح گاهی درمان نشدنی است! البته به دور از انصاف است که همه این دسته از نویسندگان متفکر و تازه کار را در یک سطح قرار داد و کم نیستند کسانی که با دستانی پر و اطلاعاتی مفید و ارائه آگاهی باعث رشد افکار زیبایی در میان نوجوانان می شوند و با قلمی سبز تحفه ای برای نسل های بعد به یادگار می گذارند.



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۹ ■ ۱۴ اسفند ۱۳۹۹

نوجوانان



اگه تا حالا

نمی دونستی

چطوری می تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می کنم

کافیه یه پست با

متن زیبا توپیچ

شخصیت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پایینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می کنیم



ملجأنا

بعد از کلی تأخیر و تقصیر مسبوق به سابقه «هما» و تحمیل فیس و افاده برخی دخترهای مهماندار، سروکله زدن با راننده تاکسی های خط فرودگاه، جان به لب کردن پذیرش هتل ها، تحمل غرولندهای عمه خانم، تلاش برای گول نخوردن از کسبه محترم خیابان «امام رضا»، یکی یکی سنگفرش های خیابان را در حوالی گرگ و میش سرد مشید گز کرده و عزمم را جزم می کنم و هرچه توان و تمرکز دارم می گذارم برای یادآوری درس ششم مطالعات اجتماعی پایه هفتم «مهارت نه گفتن».

ولی بازهم تا هوش و حواسم را جمع می کنم چند تا انگشت تراستیل شیشه ای، دو شاخه نبات، یک گرم زعفران و مقداری سرمه هفت مغز دیدار را وبال گردنم کرده اند. «السلام علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی...» از همین باب الرضا دیگر اختیار قدم هایم با خودم نیست، دوباره همان استرس شیرین بچگی کمی قبل از گیت های بازرسی را دارم با این که چیزی همراهم نیست ولی خب دلهره اش همیشگی است.

در همین هیاهو به صحن جامع رضوی می روم یک گوشه می نشینم و خوب اطرافم را دید می زنم. به وسعت یک ایران مشکلات شان را حواله امام رؤف کرده اند، روی سنگفرش ۱۸ایه ۲ عمود، پیرمردی کرد زبان بزرگترین خروسش را زیر بغلش زده و برای امامش می خواهد بسمل کند، دقیقا اطراف آبخوری های صحن جامع پیرزنی شاهرودی پسرش را روی ویلچر با خودش حمل می کند و با لهجه شیرین خودش گلایه می کند.

غم و غصه های بقیه را که می بینم می فهمم آنقدرها هم بدبخت نیستیم، در حد سلامی و طوافی و امین الهی بیشتر نمی خواهم، آقا خودش از دلمان خبر دارد. خیل کثیری از این جماعت به شهرشان نرسیده گره هایشان را حضرت رضا(ع) باز می کند.

همان غول همیشگی

«چطوری جون دل؟ برقراری عزیز؟» اگه این روز من نوجوان می پرسین که باید بگم؛ می... نفس می کشیم تو فضای آلوده کرونا و سختی های همیشگی. در واقع این درس های سنگین دبیرستان و کنکور و نمرات مجاله یک طرف، سخنان شیرین والدین هم یک طرف، کرونا هم که همه طرف. از نظر والدین ما همون خرس تنبلی هستیم که وقتی می خواد از شرق اتاق به غرب اتاق بره سه روز طول می کشه؛ البته با یک گوشی که تو دستمونه. مصداقش هم اینه:

«از صبح تا شب که رو تختی یا درس می خونی یا گوشی دستته.»

اما واقعا ما از صبح تا شب توی این گوشی لعنتی با انبوهی از جزوه ها، امتحانات روزمره، درس و تکالیفی که در تمام طول شبانه روز مثل تیری به ما هجوم میارن، مواجهیم.

مدارس دلیل بسیار خوبی برای این سختگیری ها دارن و اون هم اینه: کنکور دارید. در واقع زندگی ما مسیری است که مقصدش کنکوره و مسیر پر از خارهایی است که زخمیت می کنن. وقتی به مقصد می رسیدم، دو حالت داره؛

یا کنکور قبول میشی و خودت رو نجات میدی یا نمیشی.

مشکل اینجاست که کسی به بعد از مقصد فکر نمی کنه. در طول سال تحصیلی مغز ما مثل کامپیوتری است که مطالب رو کپی می کنه و بعد از کنکور هم دکمه دیلیت رو با افتخار می زنیم. این همه سختی رو می کشیم اما آخرش با مغز پوچ، وارد جامعه می شیم، بهتر نیست همه چی رو خوب یاد بگیریم تا این که از ترس غول کنکور ورژن کپی کردنمون رو ارتقاء بدیم؟

مصیبتی به نام خانه تکانی

همان طور که می دانید نزدیک عید است و خانه تکانی از رگ گردن به ما ایرانی ها نزدیک تر است، حتی اگر به مادر تان بگویید: «کدام آدم عاقلی تو کرونا به خانه آدم می آید؟» باز هم نمی توانید از شرش خلاص شوید، چون مرغ های مادرهای ایرانی، کلا یک پا دارند. گاهی هم اصلا پا ندارند!

نکته جالبش اینجاست که استعداد های شگفت انگیزی هم از خودشان نشان می دهند. مثلاً یکی از صد هزاران استعداد های خانه تکانی مادر من این است که تمام مهر مادری اش را ناگهان فراموش می کند کار فرمایی بی رحم دو سر از عمه های رایگانش کار می کشد!

البته ریا نباشد اعضای عزیز دیگر خانواده هم، قابلیت های خودشان را رو می کنند؛ مثلاً پدر جان نزدیک عید تمام اعضای بدنش به علت حادثه نامعلوم از کار می افتد. اما خب این وسط برادر به کمک من و مادر می شتابد و با توانایی ناب خراب کردن وسیله های خانه، انتقام مادر را از پدر می گیرد. پدر هم مجبور

می شود، عین آن را بخرد. یادم است سر همین اتفاق، چند وقتی از خانه فراری بود! (خلاصه نزدیک عید در خانه ما، فقط کم مانده کسی مفقود الاثر شود! در عید بدبختی هایی داریم که افلاطون و نادرشاه نداشتند.)

علیرضا چامه
کرمانشاه



200 like



چقدر دلمون تنگه



اگر این کرونا نبود همین الان بلیتو می گرفتم



من دارم میرم، نایب الزیاده هستم

آیدا بیات
تهران



150 like



وقتی بزرگتر ما رو نمی فهمن



امیدوارم امسال دیگه کنکورو بردارن

فاطمه سادات امیری
آزارد



250 like